

عین‌القضات همدانی (۵۲۵ق)، فلکی شروانی (۵۴۹ق) / ۵۵۱ق)، بهاء‌الدین بغدادی (۵۸۸ق)، مسجیر بیلقانی (۵۷۶ق) / ۵۸۹ق)، اثیرالدین اومانی (۶۵۵/۶۵۶ق)، رکن‌الدین صاین هروی (۷۶۵ق)، برندق خجندی (۸۳۷/۸۱۵ق)، عمادالدین نسیمی (۸۳۸ق)، حیاتی کاشانی (۱۰۱۰ق) و کلیم کاشانی (۱۰۶۱ق). در ادبیات معاصر ایران نیز می‌توان حبسیه‌های منظومی یافت که از آن شمارند حبسیه‌های محمد تقی بهار (۱۲۶۶-۱۳۳۰ش)، محمد فرخی یزدی (۱۲۶۷/۸-۱۳۱۸ش) و نیز حبسیه مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹ش) با نام پاییز در زندان (۱۳۴۸ش). در این دوره، گذشته از حبسیه‌های منظوم، زندان‌نامه‌های مثنوی نیز در قالب رمان\*، داستان کوتاه\* و خاطره پدید آمد. بارزترین ویژگی زندان‌نامه‌های مثنوی که با سقوط رضا شاه در ادبیات معاصر ایران پا گرفت، گزارشی بودن آن است. به همین دلیل است که نمی‌توان ارزش ادبی - داستانی چندانی در آن‌ها یافت. نخستین زندان‌نامه‌های مثنوی را که امروزه بیشتر به ادبیات زندان آوازه دارند، بزرگ علوی (۱۲۸۳ - ۱۳۷۵ش) خلق کرد. اطلاق لفظ داستان\* بر آثار بزرگ علوی از آن رو پذیرفتنی است که در نوشته‌های او به‌رغم وجود فضا و گرایش‌های سیاسی، اندیشه‌های رمانتیک و زیبایی شناختی نیز به چشم می‌خورد، مانند داستان‌های «پادنگ» و «رقص مرگ» از مجموعه ورق پاره‌های زندان (۱۳۲۰ش). علوی در پنجاه و سه نفر (۱۳۲۱ش) - که زندان‌نامه‌ای در قالب رمان است - وضعیت روشنفکران دوره رضا شاه در زندان را به تصویر کشیده است. در نوشته‌های علوی می‌توان «زندان» را نمونه کوچکی شده ایران در عصر پهلوی تلقی کرد. خاطرات سیاسی را نیز چنانچه ارزش ادبی داشته باشند، می‌توان در زمره زندان‌نامه‌های مثنوی بر شمرده؛ البته با این پیش‌فرض که نویسنده، دوره‌ای را در زندان سپری کرده باشد. از جمله این نوع زندان‌نامه‌ها در دوره معاصر می‌توان به خاطرات زندان حاجی بابا از پرویز خطیبی، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، پنجاه‌نفر و سه نفر انور خامه‌ای و مهمان این آقایان از م.ا. به‌آذین اشاره کرد.

منابع: ادبیات داستانی، ۱۴، ۶۱۵-۶۱۶، انواع شعر فارسی، ۲۶۹-۲۷۸؛ باز آفرینی واقعیت، ۵۶-۵۵، حبسیه در ادب فارسی، در صفحات فراوان؛ داستان کوتاه ایران، ۳۰-۳۲، سبک خراسانی در شعر فارسی، ۶۵۶ - ۶۵۹؛ صد سال داستان‌نویسی در ایران، ۱۰، ۱۳۵-۱۴۲؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱/ ۴۶۸؛ مهدی نوریان، «حبسیه سرایی در ادب

حبسیه (hab.si.ye) / زندان‌نامه، گونه‌ای ادبیات - خواه منظوم یا مثنوی - که شاعر/نویسنده در زندان نوشته یا سروده باشد یا بازتابی از خاطرات وی در دوران زندان باشد. در ادبیات کهن فارسی حبسیه فقط منظوم بود و به شعرهایی اطلاق می‌شد که شاعر در زندان می‌سرود. در حبسیه‌های کهن فارسی، شاعران علل واقعی بدبختی‌ها را بدون پرده‌پوشی و ابهام و با لحنی تلخ و گزنده بیان می‌کنند. درونمایه این حبسیه‌ها شکوه از زندان، سختی و فشار کند و زنجیر، درد ناشی از شکنجه، آلودگی محیط، بدی غذا، بد رفتاری زندانبان، تنهایی و مانند آن‌ها است. در گونه‌ای از این حبسیه‌ها، سراینده از آغاز تا انجام، نامی از صاحبان زر و زور نمی‌برد و از هیچ‌کس ستایش یا طلب بخشایش نمی‌کند و شعر را برای خودنمایی و عرضه هنر نمی‌سراید، بلکه در آن در نهایت عصیان‌زدگی، بدخواهان و دشمنان خود را ناسزا می‌گوید. در نوع دیگری آن که اعتداریه/پوزش‌نامه نام دارد، نشانه‌ای از خشم و نفرت نیست و اگر هم باشد، با سایه‌های کمرنگ و شکایت‌گونه است. در این نوع حبسیه، سراینده از گفتن حقیقت تن می‌زند، لحنی آرام و ترحم‌آمیز به کار می‌بندد و شعر را با ستایش از شاه یا کسی که چشم به یاری او دارد، آغاز می‌کند. سپس به شرح گرفتاری‌های خویش می‌پردازد و از گناه کرده یا ناکرده پوزش می‌خواهد. گاه به عکس، خویشتن را به شکیبایی فرامی‌خواند و امید دارد که روزگار تلخ سپری شود. زمانی نیز به زندان خوشدل است و آن، هنگامی است که در زندان به کتاب یا مصاحبی دانشمند دسترسی داشته باشد. حبسیه قالب خاصی ندارد و می‌توان آن را در قالب قطعه\*، قصیده\*، رباعی\* و حتی تک‌بیت\* سرود؛ از همین رو حجم حبسیه‌ها در نهایت اختلاف است: از یک بیت تا گاه در چند قصیده طولانی، اما بیشتر حبسیه‌ها در قالب قصیده سروده شده‌اند. از شاعران ارزشمند و پرآوازه‌ای که حبسیه‌های معروفی دارند، می‌توان به ناصر خسرو (۴۸۱ق)، مسعود سعد سلمان (۵۱۵ق) و خاقانی شروانی (۵۹۵ق) اشاره کرد. ناصر خسرو به دلیل گزیدن مذهب اسماعیلی در دره یمگان، از بیم مخالفان نیمی از عمر خود را در تبعید و انزوا گذراند. مسعود سعد هجده سال از بهترین دوره زندگی‌اش را به علل سیاسی در زندان گذراند. شاعران دیگری نیز بوده‌اند که بنا به دلایل سیاسی یا اعتقادی به زندان افتاده‌اند و حبسیه‌هایی سروده‌اند، مانند

## حبسیه‌های فرخی یزدی و مسعود سعد سلمان از دید تطبیقی

منصوره شریف‌زاده

عضو هیئت علمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### چکیده

حبسیه‌ها، شاخه‌ای مهم از ادبیات غنایی به شمار می‌روند. این نوع شعر، بیان حال و شکوه و فغان شاعر در سوگ آزادی خویش، و به عبارتی، آینه تمام‌نمای روزگار اختناق و افشاگر روزهای تلخ اسیری شاعر است. پس بیراه نیست اگر حبسیات را از انواع مرثیه نیز بدانیم. در حبسیه، شاعر با سخنان تلخ و گزنده خود، از ظلم حاکمان خودکامه و امرای بدطینت و وطن‌فروش ناله و شکایت سر می‌دهد. از این‌رو، حبسیه‌ها را می‌توان خالص‌ترین و صمیمی‌ترین نوع شعر دانست؛ زیرا سراینده چنین شعری، شاعری دردمند است و احساسات و عواطف پاک خود را در قالب شعر عرضه می‌دارد.

در طول تاریخ ادبیات، شاعران بسیاری بوده‌اند که حبسیه سروده‌اند. اما از میان آنان، دو تن مشهورترند: یکی مسعود سعد سلمان که در زمان غزنویان زندگی می‌کرد و دیگری فرخی یزدی که شاعر دوران مشروطیت بود. این دو شاعر همواره از ظلم و بیداد حکام زمان خود شکوه و شکایت داشتند و با قدرت بیان، به ثبت لحظه‌های سخت و اندوهبار خویش پرداختند.

در این مقاله ضمن تعریف حبسیه، شرح مختصری از اوضاع سیاسی و زندگی این دو شاعر ارائه می‌گردد، سپس سبک و بیان اشعار آنها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

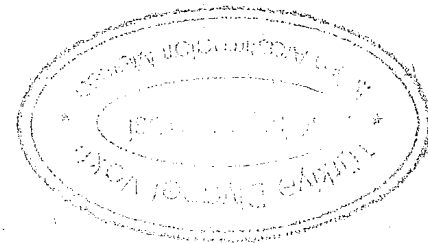
فرهنگ، ۴۶ و ۴۷، تابستان و پاییز ۸۲، صص ۱۴۷ - ۱۳۳

cilt:16, Tehran 2003

D. 1567

RESEARCH CENTER FOR THE HISTORY OF IRANIAN LITERATURE

1382/05/11



*ristān-i Shāhī*, who were contemporaries of Yūsuf Shāh, refer to her, although they mention all the prominent queens of the mediaeval period. This, however, does not mean that she did not exist, as some writers have begun to say in recent years. In the first place, there is a strong tradition, which is impossible to ignore, in Kashmīr that Ḥabba Khātūn lived in the second half of the 10th/16th century; and in the second, there is a large body of her songs and poems in Kashmīr which are attributed to her and to no one else. What seems more probable is that she was a mistress of Yūsuf Shāh (*Ta'rikh-i Hasan*, ii, 296), and Bīrbal wove round her all kinds of romantic stories. After Yūsuf Shāh surrendered to Akbar's general, Rādjā Mān Singh, at the end of Šafar 994/middle of February 1586, and he left Kashmīr with Rādjā Mān Singh, never to return, Ḥabba Khātūn retired to the village of Pandačuk, about 5 miles to the south-east of Srinagar. She continued to live quietly in a cottage close to the mosque, both of which she had built, and died at the age of about 55 years.

Ḥabba Khātūn appears to have been a cultured woman interested in music and the education of girls, for whom she opened *madrasas*. She was a poetess and introduced *lols* or love lyrics in Kashmīrī poetry. The songs which she composed are even to this day sung by the common people of Kashmīr; and it was she who is said to have introduced the melody known as *rast Kashmīrī*.

*Bibliography*: Bīrbal Kāčrū, *Madjma' al-tawārikh* (mss. in Punjab University Library, Lahore; Kashmīr University Library, Srinagar; and Bodleian Library, Oxford); Pīr Ghulām Ḥasan, *Ta'rikh-i Ḥasan*, ii, ed. Ḥasan Shāh, Srinagar 1954; G. M. D. Sufi, *Kashir*, ii, Lahore 1949; Mohibbul Ḥasan, *Kashmīr under the Sulṭāns*, Srinagar 1974; R. K. Parmu, *History of Muslim rule in Kashmīr*, Delhi 1969. (MOHIBBUL ḤASAN)

**HĀBSIYYA**, a poem dealing with the theme of imprisonment. The term occurs in the Persian tradition for the first time about the middle of the 6th/12th century in Nizāmī 'Arūḍī's *Čahār maḳāla* (ed. Kazwīnī-Mu'īn, Tehrān 1955-7, *matn* 72). It is applied there to poems that were written by Mas'ūd-i Sa'd-i Salmān [q.v.] more than half-a-century earlier and which were still greatly admired as the sincere expression of the poet's sufferings. Although several Persian poets have composed poetry of this nature, the *hābsiyyāt* of Mas'ūd have remained both exceptional and exemplary. Not only was he the first to write them, but the theme itself was a characteristic of his work. It is developed by Mas'ūd to an extent that has not been equalled by any imitator of later times.

There is a very close link between the prison-poetry of Mas'ūd and the story of his life. Twice in the course of his career he became involved in the political downfall of his patrons at the provincial court of the Ghaznavids at Lahore. Consequently, he had to spend almost two decades, 480/1087-8 to 500/1106-7, banished to a number of remote fortresses (see C. E. Bosworth, *The later Ghaznavids, splendour and decay. The dynasty in Afghanistan and Northern India 1040-1186*, Edinburgh 1977, 16, 67-8, 72, 74, 88). The *hābsiyyāt* are, therefore, first of all topical poems, by means of which the poet tried to evoke the clemency of the Sulṭān of Ghazna, either directly or through the intermediary of influential friends.

Poems of various forms could serve this purpose. The structure of the panegyric *ḳaṣīda* offered the possibility to take the theme as the subject of the

prologue (cf. e.g. *Diwān*, 19, 335 f., 356 f., 515). More often, however, a section especially devoted to an account of the poet's condition (*hāsb-i ḳāl*) was added to the panegyric address of the patron (*Diwān*, 58 f., 93 f., 107 f., 312 ff., 349 f., 489 f., 526 f.). In one instance, the two variants are combined (*Diwān*, 427 ff.). There are also several non-panegyric *ḳaṣīdas* among the *hābsiyyāt* of Mas'ūd (e.g. *Diwān*, 63 f., 67 ff., 106, 329 f., 331 f., 351 ff., 354 ff., 486 ff., 493, 503 f., 552 f.). Sometimes the characteristic *hābsiyya* motifs only occur incidentally in poems dealing mainly with other themes. Other forms besides the *ḳaṣīda* lent themselves for the use of a prison-poem.

The contents of the poems vary from complaints of the prisoner's misery in more or less general terms, hardly to be distinguished from the wider category of poetical complaints about any grievance whatsoever, to the specific portrayal of his life in the dungeon. In spite of the close relation between these latter poems and the reality to which they refer, there is a certain amount of conventionalisation to be noticed in the representation of the poet's condition. Recurrent motifs are the description of the physical and mental state of the prisoner, of the dungeon, the chains and the jailers, of the darkness and the long sleepless nights during which the poet contemplates the stars through the narrow window of his cell, and of the suffering on account of his long separation from relatives and friends. Mostly, the heavenly powers, instead of the Sulṭān, are blamed for the misfortune that has befallen the poet. But Mas'ūd sometimes admits that the real cause is to be sought in the fact that he, being only a poet, has aspired to political and military office (cf. especially *Diwān*, 153 f., a *ḳaṣīda* addressed to a certain Muḥammad-i Khāṭibī who had met with a similar fate).

The *hābsiyya* elements are in these poems often connected with passages in which the poet speaks about his profession. These statements usually contain the conventional boast about the artistic abilities of the author, undoubtedly intended as an argument in favour of his release. But there are also utterances that are more specifically related to the *hābsiyya* theme: writing poetry is the sole comfort left to the prisoner; the poet resents the favours bestowed in his absence on worthless flatterers; and he becomes disgusted with the poetry of the court and pronounces his intention to abandon it altogether after he will be released (e.g. *Diwān*, 109, 516, 526). Religious elements are only rarely mingled with these ruminations.

The models for prison-poetry set by Mas'ūd-i Salmān have continuously influenced other poets who for one reason or another have had to undergo a period of confinement. Two poets of Shirwān, Falakī and Khākānī [q.v.], who both flourished in the middle and later part of the 6th/12th century, are among the earliest imitators of Mas'ūd's *hābsiyyāt*. Khākānī's most celebrated prison-poems are the two odes in which he addressed Christian princes, although in these poems the display of the poet's exceptional knowledge of Christian terms and concepts overshadows the *hābsiyya*-elements (cf. V. Minorsky, in *BSOAS*, xi [1945], 550-78). With Khākānī, the motif of imprisonment is often only a metaphor. He likes to refer to Shirwān as his "place of imprisonment" (*hābsgāh*) where he has to stay against his will like a "captive" (*shahrband*). This is particularly evident in a *ḳaṣīda* written on the occasion of Sulṭān Sandjar's capture by the Ghuzz, which scattered the poet's hopes of a career in

03 SUBAT 1995